

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی مسأله سهو النبی(ص)

بنا شد مختصری پیرامون بحث سهو النبی مطالبی را عرض کنیم. بحث سهو النبی - وقتی که انسان در کلمات و تاریخ خوب دقت می‌کند - شبیه بحثی است که برخی از متکلمین در مورد عدالت خدای تبارک و تعالی دارند. در بحث عدالت خدا و عدل الهی، انسان ملاحظه می‌کند روایاتی وجود دارد که مطابق با مضمون عدالت الهی نیست، و از آن استفاده می‌شود لزومی ندارد که خدا عدالت به خرج دهد.

آن روایات، روایاتی است که نوعاً در زمان بنی امیه برای توجیه ظلم خود حکام جعل شد؛ یعنی برای این که توجیه کنند اگر حکام بنی امیه ظلم می‌کنند اشکالی ندارد چون ظلم در مورد خود خدا هم ممکن است. شبیه این بحث کلامی به نظر می‌رسد در مورد سهو النبی هم مطرح است. اگر روایاتی داریم که ظاهرش این است که نبی صلوات الله و سلامه علیه در نماز سهو کرد، برای این بوده که مسئله‌ی سهو در حق دیگران توجیه شود. اگر گفتیم نبی سهو می‌کند، دیگر سهو حاکم قابل توجیه است. روایتی که مرحوم صدوق - با اینکه خبره‌ی فن حدیث بوده - برای مسئله‌ی سهو النبی به آن استدلال کرده، با قرائن متعدد روشن می‌شود که اصلاً روایت مجعول و موضوعه است. منتهی قبل از اینکه وارد بحث روایات شویم، اشاره‌ی اجمالی به دلیل عصمت انبیاء، خصوصاً عصمت نبی خاتم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین داشته باشیم؛ برای اینکه در همین زمان‌های اخیر، افرادی پیدا شدند که مسئله‌ی عصمت در مورد ائمه علیهم السلام را انکار کرده و گفتند لزومی ندارد ائمه‌ی ما معصوم باشند، بلکه ائمه‌ی افرادی بودند مثل علما، منتهی یک مقداری قوی‌تر و برتر.

ریشه‌ی این فکر آن است که اینها عصمت در نبی را در یک حدّ محدودی قائل‌اند و می‌گویند نبی باید تا این حد معصوم باشد که از جانب خدای تبارک و تعالی به عنوان مبلّغ احکام الهی و فرامین الهی باشد؛ اما زائد بر این را دلیل نداریم.

مرحوم شیخ حر عاملی رساله‌ی بسیار خوبی با عنوان «التنبیه بالمعلوم من البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان» دارد که در دوازده فصل، عبارات علما راجع به عصمت انبیاء و معصومین را ذکر کرده، آیات شریفه‌ای که دلالت بر عصمت دارد را ذکر فرموده، حدود چهل روایت نیز برای اثبات عصمت آورده است و بعد هم رسیده به مطالب مرحوم صدوق و روایتی که ایشان به آن استدلال کرده و اشکالاتی که در آن روایت وجود دارد.

مرحوم شیخ مفید (اعلی الله مقامه الشریف) نیز رساله‌ای دارد در عدم سهو نبی، که این رساله ردّ کلام صدوق در من لا یحضره الفقیه است و جزء رسائل و مؤلفات شیخ مفید چاپ شده، و همینطور در النکت الاعتقادیه ایشان چاپ شده است؛ مباحث اعتقادی‌ای که مرحوم شیخ مفید دارد، یکی همین رساله در عدم سهو نبی است و یکی هم رساله‌ای در ایمان ابیطالب است و رساله‌های دیگر. مناسب دیدیم از روی رساله‌ی مرحوم شیخ حرّ عاملی آیاتی که برای عصمت به آنها استدلال شده را بیان کنیم؛

البته نه اینکه مفصل بخواهیم وارد نکات تفصیلی آیه شویم که هر آیه جلسات متعددی برای بحث لازم دارد؛ بلکه برای این است که اجمالاً بدانیم کدام آیات در قرآن دلالت بر عصمت دارد؛ و بعد هم مسئله‌ی ائمه‌ی معصومین که اوصیاء نبی اکرم هستند، آنها نیز باید همین عنوان را داشته باشند و تردیدی در این نیست که جانشینی باید در این جهات هم باشد.

ابتدا آیات را بخوانیم و بعد، چهل روایتی که مرحوم شیخ حر آورده را هم اشاره کنیم و بعد کلام مرحوم صدوق از من لا یحضر را ذکر کنیم و حدود دوازده اشکالی که مرحوم شیخ بر مرحوم صدوق دارد را بیان کنیم؛ و واقعاً وقتی عبارات شیخ مفید را در مورد مرحوم صدوق انسان می‌بیند، کاشف از این است که مرحوم شیخ مفید چقدر ناراحت بوده از مطلبی که مرحوم صدوق قائل شده است و در جایی می‌گوید: اگر کسی به سهو النبی فتوا بدهد، بر ضعف عقل او دلالت می‌کند.

مرحوم شیخ مفید ابتدا به کسی که ظاهراً فتوا و عقیده مرحوم صدوق را گفته می‌گوید: **الذی حکیت عنه ما حکى قد تکلف ما لیس من شأنه**، شأن صدوق این نبوده که وارد این مباحث مهم عقلی و اعتقادی بشود، **فبعدا بذلک عن نقصه فی العلم عن عجزه**، صدوق با این کار خودش نقص خودش و عجز خودش را آشکار کرده؛ و بعد در ادامه می‌گوید این کار صدوق نبوده و باز تعبیر بالاتری دارد که انسان جرأت خواندنش را هم ندارد؛ می‌فرماید **ولا یهتدی إلى معرفة طریقہ لكن الهواء مؤد لصاحبه**، این هوا و هوس است که انسان را نابود می‌کند، حالا کنایه از این یا دالّ بر این است که انسان نباید در هر چیزی نظر بدهد؛ بعد فرموده: **نعوذ بالله من سلب التوفیق ونسأله العصمة من الضلال ونستهدیه فی سلوک منهج الحق و واضح الطريق بمنه**.

بررسی آیات شریفه قرآن کریم دالّ بر عصمت پیامبر و امامان(ع)

ما آیات را از رساله‌ی مرحوم شیخ حر عاملی شروع می‌کنیم. **اولین آیه**، آیه‌ی 33 سوره‌ی مبارکه آل عمران است. خوب است آقایان این آیات را حفظ کنند و در ذهن شریف‌شان هم باشد؛ مخصوصاً کسانی که اهل منبر هم هستند و با هر آیه می‌توانند یک دهه منبر بروند و مسئله‌ی عصمت انبیاء را اثبات کنند.

خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: **(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)** صاحب مجمع البیان می‌فرماید: **الاصطفاء والاجتباء الاختیار نظائر و هو افتعال من الصفوة**، اصطفاء و اجتباء یک معنا دارد؛ اختیار خاص را می‌گویند، و از صفوه است. مرحوم شیخ حرّ عاملی بعد از بیان آیه می‌فرماید:

وهذا من أحسن البیان الذی یمثل به المعلوم بالمرآی، اگر انسان بخواهد تشبیه معقول به محسوس کند، می‌فرماید این از بهترین مثال‌هاست. می‌فرماید: در محسوس، صافی به آن ماء یا مایع یا لبن می‌گویند که خالی از هرگونه کدورت باشد، **اللبن الصافی** به شیری گفته می‌شود که حتی سر سوزنی آلودگی و ناخالصی نداشته باشد. **فمثل الله خلوص هؤلاء القوم من الفساد ظاهراً و باطناً بخلوص الذاتی من شواهد الانجاس**، خداوند خلوص آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را تشبیه کرده به خلوص آن چیزی که از پلیدی‌ها پاک است. بعد می‌فرماید آل عمران از آل ابراهیم هستند و آل ابراهیم همان آل محمد(ص) هستند **ویجب أن یکنوا معظمین معصومین منزہین عن القبائح والنقص اینان باید معصوم و منزّه از هر نقص و قبیحی باشند؛ لأن الله لا یختار و لا یصطفی إلا من یكون كذلك**، خدا اختیار نمی‌کند مگر کسی که این چنین باشد. اصطفاء به معنای این نیست که در میان انسان‌ها به میل خود یکی را برگزید؛ و می‌توانست دیگری را برگزیند؛ نه، برگزیدگان خدا کسانی هستند که **یکون ظاهره مثل باطنه فی الطهارة و العصمة**.

بعد می‌فرماید: **و فی الآیه دلالة علی تفضیل الانبیاء عن الملائکة**، آیه دلالت روشنی دارد بر اینکه تمام انبیاء بر ملائکه برتری دارند؛ چون در انتهای آیه «**علی العالمین**» آمده است: **(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)**. پس، این

آیه‌ی شریفه به خوبی دلالت دارد که انبیاء باید معصوم باشند وگرنه اصطفاء معنا ندارد؛ اصطفاء ملازم است با این معنا که برگزیدگان و اختیارشدگان خدا باید معصوم باشند؛ و هیچ گونه شائبه‌ی نقص، خطا، سهو و گناه در آنها نباشد. نه فقط وقتی که به پیامبری می‌رسد، بلکه از اول باید چنین باشند و این چنین هم بوده‌اند. این آیه‌ی اول.

آیه‌ی دوم آیه **31 سوره آل عمران** است؛ اما قبل از بیان آیه این مطلب را به یاد آوردم عرض کنم؛ و آن این که حوزه باید بیشتر به قرآن کریم توجه کند و یکی از چیزهایی که والد ما (رضوان الله علیه) زیاد رنج می‌بردند و در درس زیاد تذکر می‌دادند، ارتباط با قرآن کریم بود. یاد می‌آید جناب آقای قرائتی خدمت ایشان آمده بودند و ایشان ضمن تقدیر از زحمات ایشان در مورد قرآن و درس‌هایی که در مورد قرآن دارد، فرمودند شما امامت را برای ما از قرآن اثبات کنید بدون آنکه روایتی ضمیمه‌ی آن بکنید. اصل امامت را از قرآن برای ما بیان کنید.

ایشان چند آیه را مطرح کرد و خودش هم گفت باید روایت را به عنوان تفسیر آیه آورد. اما خود ایشان حدود 20 دقیقه از انضمام چند آیه (فقط) بدون اینکه روایت مدخلیت داشته باشد، اصل امامت را در قرآن کریم اثبات کردند. آقایان اگر خواستند مراجعه کنند - چون خود من از ایشان تقاضا کردم که به قلم خودتان این را بنویسید - در آخر کتاب الخمس در دو صفحه این بحث را به قلم خودشان نوشتند.

اما آیه‌ی 31 سوره آل عمران: **(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)** اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید. «فَاتَّبِعُونِي» دلالت بر وجوب تبعیت از پیامبر در همه امور را دارد؛ دلالت بر این ندارد که فقط در آنچه که به عنوان تبلیغ بیان می‌کنم، باید تبعیت کنید! معلوم می‌شود که مطلب اضافه‌ای بر این می‌خواهد بیان کند؛ فَاتَّبِعُونِي یک معنای وسیع‌تری دارد؛ یعنی فی جمیع الافعال و الاقوال که از من پیامبر صادر و بیان می‌شود، باید تبعیت کنید. در این صورت، نتیجه این می‌شود که اگر قائل شدیم پیامبر در موردی سهو دارد، آیا در آن سهو هم باید از پیامبر تبعیت کرد؟

خدا می‌گوید اگر پیامبر سهوی هم انجام داد از آن تبعیت کنید؛ این محال است و اصلاً معنا ندارد. پس، وجوب مطلق تبعیت در جمیع امور دلالت بر عصمت پیامبر دارد؛ چون معنا ندارد که بگوئید خداوند تبعیت از پیامبر را گناه یا سهوی که مرتکب می‌شود، لازم می‌داند!

آیه‌ی سوم، آیه 33 سوره احزاب است؛ **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)**؛ آیه‌ی تطهیر از آیات معروف دال بر عصمت است؛ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا یعنی تطهیر مطلق، و تطهیر از هر خطا و گناه و نقص و اشتباه؛ تمام اینها را شامل می‌شود.

آیه چهارم، آیه 21 سوره احزاب است **(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا)**. این آیه دلالت دارد که وجود مبارک پیامبر اسوه است، و باید او را به عنوان اسوه قرار داد؛ ایشان وجوب اقتداء دارد؛ و یا به قول مرحوم شیخ حر، آیه دلالت بر حسن اقتدای به پیامبر دارد. حسن اقتدا در جایی است که از پیامبر سهو و گناه و خطایی صادر نشود؛ وگرنه اگر کسی سهو انجام بدهد، امکان ندارد که خدا او را به عنوان اسوه معرفی کند.

مرحوم شیخ حر فرمودند لو جاز السهو لما كان فعله حجة على الجواز، اگر سهو در مورد پیامبر جایز و ممکن باشد، فعل آن حضرت حجت بر جواز نیست ولا تركه حجة على نفي الوجوب، تركش هم حجت بر نفي وجوب نیست. عبادت انسان ساهی اسوه نیست و نمی‌تواند برای دیگران اسوه باشد. مرحوم صدوق آمده توجیه کرده که سهو النبی برای این بوده که خدا او را به سهو انداخت تا اولاً او بداند بشر معمولی است و این به عنوان رب معبود اتخاذ نمی‌شود؛ و ثانیاً به مردم هم یاد بدهد که اگر در نمازتان سهو کردید، چه کنید؟ مگر راهش منحصر به این بود؟ پس، در گناه هم خدا بیايد همين کار را بکند؛ به پیامبر نعوذ بالله بگوئید این گناه را انجام بده که مردم راه توبه‌کردن را یاد بگیرند؟!

جامعه می‌گوید همه ما یک طرف، امام(ره) هم یک طرف. امام(ره) نسبت به همه برتری دارد. فرض کنید صد سال دیگر کس بیاید که خیلی برتر از امام(ره) باشد، مردم او را می‌گویند. دویست سال قبل ممکن است شیخ انصاری و قبل از ایشان را الگو قرار می‌دادند؛ اما اگر خدا کسی را الگو قرار بدهد، این برای تمام زمان‌ها تا روز قیامت است.

در این آیه شریفه، اولاً خدا پیامبر را به عنوان الگو معرفی می‌کند. ثانیاً این الگو قراردادن به صورت مطلق است و اختصاص به زمان خاصی ندارد. خداوند در اینجا به صورت مطلق می‌فرماید (لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) لازمه این مطلب آن است که پیامبری که می‌خواهد الگو باشد، از همه‌ی مردم تمام زمان‌ها برتری داشته باشد؛ چون معنای الگو همین است. اگر پیامبر بخواهد الگو باشد، باید در همه امور فوق‌العاده‌ی عادی داشته باشد که یکی از آن امور مسئله‌ی سهو است که نباید سهو کند.

آیه پنجم، آیه‌ی 3 و 4 سوره‌ی مبارکه نجم است: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) . این آیه همان روایتی که مرحوم صدوق به آن استدلال کرده - که پیامبر در رکعت دوم نماز سهواً سلام داد - را رد می‌کند؛ چون می‌گوید (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) آیه دلالت دارد که تسلیم فی غیر محلّه از پیامبر محال است. چون در روایت دارد که پیامبر سلام داد. بعد کسی به او عرض کرد که یا رسول الله نماز را شکسته خواندی یا اشتباه کردی؟ پیامبر با او شروع کرد به صحبت کردن و جوابی به او داد؛ و بعد حرف او را قبول نکرد و از دو نفر دیگر سؤال کرد و همه اینها حرف‌هایی است که وسط نماز گفته شده، و بعد هم می‌گویند پیامبر دنباله‌ی نمازش را هم خوانده است. این آیه این روایت را رد می‌کند.

و صَلَّى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.